

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی
۰۱ اپریل ۲۰۲۱

نگاهی به کتاب «هیچ دوستی به جز کوهستان» به قلم بهروز بوچانی!

مشخصات کتاب «هیچ دوستی به جز کوهستان»

عنوان: هیچ دوستی به جز کوهستان

نویسنده: بهروز بوچانی

انتشارات: چشمه

تعداد صفحات: ۲۴۸

جواب اول: زمستان ۱۳۹۸ - تهران

نام این کتاب بسیار پر معناست: «چرا هیچ دوستی به جز کوهستان؟! البته جواب این سؤال را در مطالعه این کتاب می‌گیریم.



تجربه زندان در هر نویسنده تأثیر متفاوتی دارد. در یکی منجر به خلق یک اثر فلسفی و در دیگری نمونه‌های رمان و آن یکی خاطرات زندان است. کتاب هیچ دوستی به جز کوهستان بوچانی واقعیت‌هایی است که نویسندگان چنین کتاب‌هایی اسارت را تجربه و هر کدام با درجات متفاوتی این تجربه را در آثارشان منعکس کرده‌اند.

قسمت‌هایی از کتاب «هیچ دوستی به جز کوهستان»

*زن‌ها با مرگ شجاعانه‌تر از مردها می‌جنگیدند. حس و غریزه مادری به ماده گرگ‌هایی درنده بدل‌شان کرده بود که تیزی دندان‌هایشان را به سوی دریا نشانه رفته بودند. زندان این قدرت را دارد که به مرور زمان هر کسی را جایش بنشانند. قدرت حصار حتی خشن‌ترین انسان‌ها را می‌تواند به صلح وادارد چه برسد به زندانی‌های مانوس که همگی خود قربانی خشنونت بودند.

*در روزهای بارانی، جزیره رنگ و عطر متفاوتی دارد. وقتی باران فرو می‌ریزد، نشانه‌ای از پشه‌ها وجود ندارد. وقتی باران می‌آید، فرد گرما را که بدن را غرق عرق می‌کند، احساس نمی‌کند.

*روزهای بی‌هدف/ پوچ و سردرگم/ اذهانی گرفتار موج‌های اقیانوس/ در جست‌وجوی آرامش ذهن بر دشت‌های نو/ اما دشت زندان چون راهروئی است تا باشگاه مشت زنی/ و بوی عرق گرم که دارد همه را هر کجا دیوانه می‌کند.

*پذیرفتن مرگ یک چیز است، به پیشواز مرگ رفتن چیزی دیگر. نمی‌خواستم به پیشواز مرگ بروم آن هم در سرزمینی دور از سرزمین مادری‌ام، در جایی که فقط آب و آب. احساس می‌کردم مرگ من در جایی اتفاق می‌افتد که به دنیا آمده‌ام، بالیده‌ام و زندگی کرده‌ام...

بهر روز بوچانی با جایزه ملی زندگی‌نامه استرالیا در سال ۲۰۱۹ تیتراژ یک اخبار شد. وی که یک پناهجوی کرد ایرانی است مدت شش سال در جزیره مانوس زندانی بود. کتاب او هیچ دوستی به جز کوهستان شرح روز‌هائی است که وی در این اردوگاه سپری کرده، بنابراین این یک شرح‌حال یا اتوبیوگرافی است و صرفاً نه رمان.

بهر روز بوچانی، فارغ‌التحصیل دانشگاه تربیت مدرس، روزنامه‌نگار کرد ایرانی است که در سال ۲۰۱۳ تصمیم گرفت ایران را ترک کند و از راه دریا راهی استرالیا شود. درباره علل ترک کشور او در کتاب حاضر مطلبی عنوان نشده است.

او نخست به اندونزی سفر کرد و پس از مدتی با قایق راه استرالیا را در پیش گرفت. در تلاش نخست قایق سوراخ شد و خطر غرق شدن تهدیدش کرد. اما او نجات یافت و برای بار دوم همان راه را برای رسیدن به استرالیا پیمود. این بار نیروی دریائی استرالیا او و همراهانش را بازداشت و راهی کمپ پناهجویان مانوس کرد.

همه چیز درباره کتاب هیچ دوستی به جز کوهستان نوشته بهروز بوچانی، که وضعیت کمپ پناهنده‌ها در جزیره مانوس در گینه نو و در میان اقیانوس توصیف می‌کند.

سال ۲۰۱۸ بعد از انتشار کتاب هیچ دوستی به جز کوهستان جهان متوجه سیاست غیرانسانی دولت استرالیا شد که از سال ۲۰۱۳ در مورد پناهنده اتخاذ کرده بود. این کتاب خیلی سریع مورد استقبال دنیای ادبیات و سیاست قرار گرفت و به خاطر ارزش ادبی و روایت تاریخی بی‌نظیر آن برنده چند جایزه معتبر ادبی در دنیا شد و منجر به توجه ویژه جهانیان به جنایت دولت استرالیا در جزیره مانوس شد. سرانجام تلاش‌های بهروز بوچانی و سایر فعالان جامعه پناهجویان باعث شد این کمپ‌ها غیرقانونی اعلام شود و پناهجویان امکان خروج از جزیره و رفتن به کشور دیگری را داشته باشند.



هیچ دوستی به جز کوهستان که در انگلیسی به نام «no friend but the mountains» داستان سال‌های اقامت بهروز بوچانی نویسنده کرد ایرانی است که در جریان پناهندگی به استرالیا دستگیر شد. او در طی شش سال کتابش را در

واتس‌آپ می‌نوشت و برای دوستش امید توفیقیان در استرالیا می‌فرستاد. امید توفیقیان نوشته‌های او را به انگلیسی برگرداند و در نهایت سال ۲۰۱۸ کتاب هیچ دوستی به‌جز کوهستان را منتشر کرد.

او کتاب را به صورت فایل از طریق پیام‌رسان واتس‌آپ برای دوستش، امید توفیقیان در استرالیا ارسال کرد. توفیقیان متن را به انگلیسی ترجمه و منتشر کرد.

کتاب رفیقی نه مگر کوهستان سروصدای زیادی را در سراسر جهان برانگیخت و توانست جوایز زیادی را برای نویسنده‌اش به ارمغان بیاورد. جایزه ادبی ویکتوریا، جایزه‌ی ویکتوریا برای آثار غیرداستانی و بهترین کتاب ۲۰۱۸ جوایزی است که این کتاب به دست آورده است. هیچ دوستی به‌جز کوهستان همچنین انتقادهای جدی را متوجه دولت استرالیا کرده است.

عنوان فصل‌های این کتاب به شرح زیر است:

۱- زیر نور هراس‌انگیز ماه

۲- کوه‌ها و موج‌ها؛ بلوط‌ها و مرگ؛ آن رودخانه... این دریا...

۳- قایق برزخ روایتگر حقایق هولناک

۴- تاملات کشتی جنگی؛ گلشیفته‌ی ما واقعا زیبا بود

۵- قصه‌ی جزیره کریسمس؛ پسر بی‌وطن رو‌هینگیانی و تعقیب ستاره‌ای در مسیر تبعیدگاه

۶- کولی‌ها می‌رقصیدند و جغدها تماشا می‌کردند

۷- ژنراتور پیر، نخست‌وزیر و دخترانش

۸- صف در حکم ابزار شکنجه، منطق زندان مانوس؛ گاو خوشحال

۹- درخت شکوهمند انبه و غول مهربان

۱۰- آواز جبر جبرک‌ها؛ تشریفات اعمال خشونت؛ یک نقشه‌برداری اسطوره‌ای از زندان مانوس

۱۱- گل‌های شبیه بابونه، عفونت و سندرم زندان مانوس

۱۲- در گرگومیش هوا که آسمان رنگ جنگ داشت

نویسندگان مختلف، به‌خصوص در استرالیا واکنش‌های زیادی به این کتاب نشان داده‌اند ریچارد فلانگان (Richard flanagan)، نویسنده ایتالیایی مشهور و برنده جایزه من بوکر درباره این رمان یادداشت مفصلی نوشته است. در بخشی از این یادداشت آمده است: «این رمان چیزی فراتر از یک من اعتراض می‌کنم صرف است» او همچنین در ادامه گفته است: «من امیدوارم روزی به بهروز بوچانی ورودش را به استرالیا خوش‌آمد بگوئیم چنان‌که باور دارم او بودنش را در صفحات این رمان نشان داده است.»

ریچارد کوک (Richard coke)، منتقد ادبی مشهور نیز درباره این رمان اظهارنظر کرده است. او در بخشی از سخنانش گفته است: «این کتاب بی‌نهایت غیرمعمول است، طوری که جناب توفیقیان آن را اثری بدون ژانر می‌نامد و نویسنده و مترجم موافق‌اند که آن را نوعی سورئالیسم هراس‌زده بنامند.»

بهروز بوچانی، روزنامه‌نگار و پناهجویی که سال‌ها در اردوگاهی در یکی از جزایر اقیانوس آرام در بازداشت بوده است، برنده گرانبهاترین جایزه ادبی استرالیا شده است.

بهروز بوچانی می‌گوید به واسطه روزنامه‌نگاری برای او مشکلاتی در ایران پیش آمد و ناچار به خروج از آن شد. «روی کاغذ ننوشتم چون در آن مقطع نگیان‌ها هر هفته یا ماه به اتاق‌ها حمله می‌کردند و وسایل‌مان را می‌گشتند. نگران بودم که نوشته‌هایم از دست برود، برای همین در واتس‌آپ می‌نوشتم.»

استرالیا سیاست سختگیرانه‌ای در قبال پناهجویانی دارد که سعی می‌کنند خود را با قایق به خاک آن کشور برسانند، و حتی اگر ثابت شود شخصی شرایط پناهندگی را دارد، اگر با قایق به استرالیا برسد، احتمالاً باز هم پناهندگی نخواهد گرفت.

این کتاب، توصیف‌گر رنج برهنه انسان است با همه تلخی‌ها و شیرینی‌هایش و محصول شش سال زندگی یک تبعیدی و تجربه‌ای وحشتناک در یک زندان دور افتاده در جزیره مانوس. عنوان کتاب آشکارا اشاره دارد به زندگی انسان پیکارگر کرد و فرهنگ و تاریخ پر از تراژدی مردم کردستان که یکی از لایه‌های اصلی این کتاب است.

بهروز بوجانی، نویسنده کرد ایرانی که بیش از شش سال در بازداشتگاه پناهجویان در جزیره مانوس در پای‌آو گینه‌نو گرفتار بود، این جزیره را به مقصد نیوزیلند ترک کرده است.

چهار فصل نخست این کتاب به سفر دریائی پرتالهاب نویسنده و دیگر مهاجران اختصاص دارد. ضرب آهنگ این قسمت کاملاً با آنچه راوی مدام در طول سفر دریائی خود تکرار می‌کند مطابقت دارد، یعنی حرکت به جلو بدون توقف! ناممکن بودن عقب‌نشینی مهاجران در این سفر در کنار ریتم وضعیت پرتالهایی که در توصیف این رخداد به کار گرفته شده، این چهار فصل را به شکل یک روند بلند درآورده است.

خواننده از جایی وارد فضای کتاب می‌شود که بوجانی درون قایقی به همراه همسفرانش اندونزی را ترک کرده است. در دل دریا او مختصر و کوتاه از مشقات چندماه آوارگی و گرسنگی در جاکارتا می‌نویسد. و سپس پای چند شخصیت فرعی را به دورن داستان می‌کشد. او نه چیزی از علل سفرش می‌گوید، نه نحوه ارتباطش با قاچاقچی‌ها. فقط ما را با خود به دل دریا می‌برد و شبی را به تصویر می‌کشد که قایق سوراخ می‌شود. تلاش نافرجام مردان ناخدا برای نجات قایق و سرنشینانش حاصلی ندارد. خوشبختانه قایق‌های ماهیگیری سر می‌رسند و مردان و زنان شناور بر آب‌های تیره‌ی اقیانوس را نجات می‌دهند.

باز هم با یک وقفه مواجه می‌شویم. اطلاعاتی در مورد چگونگی تلاش مجدد او برای ادامه مسیر در دسترس نیست. بوجانی در تلاش نخست به آب می‌افتد و تصور این‌که تمام دارائیش را از دست داده دور از ذهن نیست. اما دو هفته بعد بار دیگر او را سوار بر امواج می‌بینیم. این بار اما کشتی او و همراهانش به استرالیا می‌رسد. ولی بلافاصله مأموران مرزی این کشور را راهی جزیره‌ای استوانی به نام مانوس می‌فرستند. او شش سال در این جزیره می‌ماند و حتی برای دریافت جایزه ادبی‌اش اجازه خروج نمی‌یابد.

فصل‌های دیگر کتاب شرح روزهای سخت و کسالت‌آور در پناهگاه است. تلاش برای تحمل گرما، مبارزه با خطر مالاریا، ازدحام جمعیت، صف‌های طولانی حتی برای توالت رفتن، تفاوت‌های فرهنگی و شرایط اجتناب‌ناپذیر کمپ. رفتار خشن مأموران کمپ، امیدهای واهی، ارتباطات انسانی گوشه‌ای از وقایعی است که شاید برای خواننده‌ای که دوران سخت پناهندگی را طی نکرده است جالب باشد.

جملاتی از کتاب هیچ دوستی بهجز کوهستان:

در داخل اتاقک حماقت موج می‌زد؛ حماقت انسان‌هایی ترسو که شهامت نداشتند با مرگ روبه‌رو شوند و در آخرین لحظات دست به دامن نیروهای مائورائی شده بودند؛ مثل گراز نعره می‌کشیدند و امیدهای‌شان را در آن دعاها و نواهای ترسناک می‌جستند. (کتاب هیچ دوستی بهجز کوهستان - ص ۲۸)

«در آن لحظات همه‌چیز پوچ پوچ بود در ناخودآگاهم و در اعماق وجود و ذهنم و هرآنچه مرا شکل داده بود، در پی نیرو یا رگه‌ای از خداپاوری یا نوعی نیروی مائورائی می‌گشتم. اما هیچ‌چیز دستم را نگرفت. برای لحظاتی در عمیق‌ترین جای وجودم دست به جست‌وجویی بزرگ زدم تا بلکه چیزی خداگونه بیابم و به آن چنگ بزنم، اما هیچ نیافتم

جز خودم و یک احساس پوچی بزرگ و خوشایند. احساسی ناب از جنس بیهودگی؛ چیزی شبیه به خود زندگی و عین زندگی. شگفتی احساس تازه‌ام به من شهادتی داد که سیگاری روشن کنم و آخرین پک‌ها را روانه‌ی ریه‌ها و روده‌هائی کنم که بی‌اهمیت‌ترین چیزهای تنم بودند. مرگ را پذیرفته بودم. (کتاب هیچ دوستی به‌جز کوهستان - صفحه ۲۹)

داشتم زندگی را با همه‌ی زیبایی‌هایش حس می‌کردم و جریان مرگ در حاشیه بود. حضور مرگ و حرکت در دهلیزهای اسرارآمیزش ترس را می‌کشد و شیرین‌ترین لحظات را رقم می‌زند. با لبخند زندگی، مرگ ترسناک‌تر و پرهیبت‌تر می‌شود. مرگ و زندگی دو روی یک سکه‌اند، مرگ از دل زندگی می‌آید و شیرین‌ترین بخش آن است. (کتاب هیچ دوستی به‌جز کوهستان - صفحه ۳۲)

نویسنده نقطه مبهمی برای خواننده باقی نگذاشته و تمامی اطلاعات لازم را به او می‌دهد. از همسفر کرد خود در دریا با عنوان «پسر چشم‌آبی» یاد می‌کند و با شرح گذشته او (این‌که برادرش در رود غرق شده بوده است) و نیز عاقبت او در اقیانوس، یعنی غرق‌شدنش، می‌گوید: «رود و دریا به هم پیوسته بودند.» (ص ۴۵)

راوی بعد از حرکت قایق در اقیانوس بیان می‌کند که «گوئی این‌جا سرزمین دیگری بود.» (ص ۴۶) این جمله به فاصله دو جمله بعد از توصیف کوتاه بازگشت به اندونزی آمده و بعد از این عبارت، جمله «و بعد از یک هفته که در پهنای اقیانوس دور خود می‌چرخیدیم، در کنار یک کشتی انگلیسی پهلوی گرفتیم» بیان شده است. هم بازگشت به نقطه آغازین و هم یک هفته در اقیانوس سرگردان‌بودن، موضوعاتی‌ست که می‌توانست چندین صفحه از داستان را در بر بگیرد، اما این مسأله به دلیل دغدغه راوی، یعنی میل به پیش‌روی با حداکثر توان و سرعت، در حرکت است.

در هیچ کجای کتاب اشاره‌ای به علل پناهندگی و یا گذشته نویسنده دیده نمی‌شود، فقط در پاراگرافی کوتاه احساسش را چنین بیان کرده است:

«با نگاه کردن به گذشته‌ام احساس ناامیدی عمیقی می‌کردم. گوئی گذشته‌ام جهنمی بود و من از آن فرار کرده بودم و حتی حاضر نبودم برای یک ثانیه به آن فکر کنم. فکر بازگشتن به ایران و یا زندگی پر از آوارگی و گرسنگی در اندونزی به من شجاعت پیش‌روی می‌داد. (کتاب هیچ دوستی به‌جز کوهستان - صفحه ۵۹)

مرگ با این که عظمتی به اندازه خود زندگی دارد، بسیار ساده اتفاق می‌افتد: پوچ و بیهوده؛ درست مثل خود زندگی. اشتباه است خیال کنیم مردن ما با مردن میلیاردها انسان دیگری که تا به حال مرده‌اند و از این پس نیز خواهند مرد خیلی متفاوت است. نه، مرگ یک حادثه ساده است و همه‌ی مرگ‌ها پوچ و بیهوده‌اند. مردن در راه دفاع از یک سرزمین یا یک ارزش بزرگ با مردن برای یک بستنی چوبی هیچ تفاوتی ندارد. مرگ مرگ است: ساده و پوچ و ناگهانی، درست شبیه تولد. (کتاب هیچ دوستی به‌جز کوهستان - صفحه ۶۰)

فصول پنجم تا یازدهم هیچ دوستی به جز کوهستان، توصیف ورود به جزیره کریسمس، سپس زندان مانوس و در نهایت زندگی در این زندان را روایت می‌کند. پناهجویان به اسارت گرفته شده‌اند و زندگی دیگر پیش‌رونده نیست. قوانین حاکم بر کمپ حول یک محور می‌چرخد: انتظار مداوم و طولانی در هر امر. گاه این انتظار برای رفع نیازهای اولیه حیات در نظر گرفته می‌شود و گاه با ایجاد نیازی جدید پناهجویان زندانی را وادار به تن‌دادن و تحمل انتظارهای طولانی می‌کنند. (صف کشیدن برای گرفتن قرص ضد مالاریا، در حالی‌که طبق تصریح راوی بعدتر مشخص می‌شود چنین خطری به اندازه‌ای که به زندانیان تلقین کرده‌اند آن‌ها را تهدید نمی‌کرده است و تنها هدف سیستم ایجاد صف‌های طولانی جدید برای به زانو درآوردن زندانیان بوده است)

بوچانی یکایک این انتظارها را به تفصیل توصیف کرده است. وقتی سیستم برای استفاده از دست‌شویی از پناجویان می‌خواهد در صف‌های طولانی به انتظار بایستند، دیگر نیازی به شرح و بسط این مسأله وجود ندارد. حضور در صف‌های طولانی و انتظارهای بی‌مورد ملال‌آور است و این ملال‌آوری در بیان داستان نمود پیدا کرده است.

فصل پایانی کتاب هیچ دوستی به جز کوهستان را که آن هم به وقایع زندان مانوس می‌پردازد. راوی در ابتدا به مخاطب اطلاع می‌دهد که زندانیان در شرایطی امنیتی به یک زمین چمن فوتبال انتقال داده شده‌اند، زمین چمنی که موقعیتش نامشخص است. اما تنها می‌دانیم در فاصله‌ای بسیار دورتر از زندان قرار دارد. بعد از ترسیم این صحنه با بیان این‌که پشت سر زندانیانی که در حال انتقال به زمین چمن بودند، جنگی به پا شده است ... (متحدشدن زندانی‌های زندان‌های مختلف جزیره مانوس، حمله به گیت، ایستادگی در برابر گروه اول زندانیان‌ها و ...) بازگو می‌شود. در نهایت داستان هم با روایت کشته‌شدن زندانی‌ها و در راس آن‌ها یکی از محبوب‌ترین‌هایشان در نظر راوی یعنی «غول مهربان» به پایان می‌رسد.

در واقع این فصل بازگوکننده نتیجه ملالت اسارت است. بازی‌های روانی گوناگون ملالت زندانیان را به اوج خود رسانده و در نتیجه شورش به پا شده است؛ شورش که می‌خواهد عاملانش را وادار به عقب‌نشینی کند، اما در نهایت موفق نمی‌شود.

بوچانی در توصیف این فضای پر آشوب بعد از وصف کوتاهی از عواقب آن در ابتدای فصل و پیش از بیان جزئیات و چگونگی شکل‌گیری شورش، صدای شخصیت‌های دیگر را انعکاس می‌دهد. یکی می‌گوید سر شخصی را بریده‌اند، دیگری می‌پرسد در این جنگ از گرز نیز استفاده شده است؟ و کس دیگری می‌گوید در یکی از زندان‌ها حداقل ده نفر مرده‌اند و ... کارکرد انعکاس صدای شخصیت‌های دیگر نمودادن آشوبی که راوی لمس کرده و به تبع آن به اوج رساندن حس تعلیق است. برای نمایش فضای آشوب‌زده زندان‌ها در این داستان، بوچانی درباره لقب یا هویت این شخصیت‌ها سخنی به میان نمی‌آورد، گویی آن‌ها تنها صداهایی از هزاران صدائی هستند که در آن فضای پرلتهاب به‌گوش می‌رسد.

مسائلی چون حقوق زنان، تنش‌های اعتقادی و سیاسی و نژادی در چنین شرایطی محلی از اعراب ندارد. همه به دنبال اهداف مشخصی هستند: نخست زنده‌ماندن، دوم راحت‌تر کردن شرایط برای زنده‌ماندن و در نهایت رقم‌زدن یک زندگی بهتر. هدف زیستن و جان به‌دربردن از مصائب پیش روست.

دیالوگ‌های نژادپرستانه و خط‌کشی‌های ملیتی هرچند که در جوامع دیگر ناپسند و غیرعادی دانسته می‌شود، در این شرایط یا کم‌اهمیت است یا قابل درک. کم‌اهمیت است چون مثلاً در موردی که ایرانی‌ها در زندان خود را برتر از پناجویان افغانستانی می‌دیدند، بعد از مدتی مصائب اسارت این خط‌کشی‌ها را در چشم آن‌ها کمرنگ و محو می‌کند. قابل درک است چون راوی که خود از میان کردهای رنج‌دیده برآمده و همواره شاهد تبعیض و مرگ هم‌زبانان خویش بوده است، تمایلش به گروه کردها نمایانگر یکی از اساسی‌ترین تمایلات بیش‌تر انسان‌ها در فضائی است که با میدان دادن به غریزه ادامه حیات می‌خواهند خود را در زمره جان‌به‌دربرندگان قرار دهند. منظور تجربه درد مشترک است. بوچانی با روایت با این صحنه‌ها به فاصله کوتاهی از یکدیگر نشان داده است که مرگ تدریجی امید و ناتوانی طبقه فرودست در مقابله با طبقه حاکم به بروز خشونت میان مردم مغلوب می‌انجامد. دقیقاً همان رفتاری که نویسنده در جامعه مبدا از بدو تولد با آن روبه‌رو بوده است.

همان‌طور که اشاره شد خشونت حاکم به طبقات فرودست کمابیش در همه جهان اعمال می‌شود. و طبقه فرودست واقعیت‌های پیرامون خود را به ویژه در مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی با زبانی فروتر از زبان فاخر تراژدی‌ها بیان کرده‌اند.

اما یکی از بهترین فرازهای روایت وی زمانی است که او از دل‌گیری و تنهایی زندان می‌گوید. از این‌که در آن تنهایی ژرف فرصت مئیافتی تا به تمام هستی و کائنات به دیده خرد بنگری و هستی و چیستی خود را بجویی؛ گوئی نوعی معناشناسی فرانکلی در انتظارمان باشد...

راوی به‌صراحت درباره ناممکن‌بودن بازگشت به عقب و نیز میل به پیش‌روی تاکید ورزیده است: «محکوم بودم به عبور از اقیانوس... فکر بازگشتن به ایران یا زندگی پر از آوارگی و گرسنگی در اندونزی به من شجاعت پیش‌روی می‌داد.» (ص ۷۲) علاوه بر این، وی شرایط خود را چونان سربازی می‌داند که باید بین اسارت یا عبور از میدان مین یکی را انتخاب کند. (همان‌جا) هرچند، با وجود اصرار جوانان مهاجر، که خود راوی هم از آن‌هاست، قایق در دل دریای طوفانی به پیش‌روی ادامه می‌دهد، در نهایت طبیعت آن‌ها را وادار به بازگشت به ساحل اندونزی می‌کند. اما نویسنده در توصیف واقعه بازگشت به ساحل اندونزی، و به‌سرعت پرداختن به سفر دوباره‌اش در دل اقیانوس، ریتم داستان را سرعت بخشیده است.

هنگامی که یک زندانی در غربت و تنهایی پا به درون حصارهای یک زندان دورافتاده می‌گذارد، دیگر تنها اوست و جهانی که این وضعیت را به او تحمیل کرده است. او باید تکلیفش را با زندگی و هزاران چهره و تصویری که هر لحظه پیش چشمش ظاهر می‌شوند روشن کند و ناگهان متوجه می‌شود که محاصره شده است. او باید پاسخی سخت به زندگی بدهد: «باید بگوید کیست، چیست، و چرا در برابر آن همه سوال سکوت کرده، چرا سرگشته و حیران است.» (کتاب هیچ دوستی به‌جز کوهستان - صفحه ۹۲)

من فرزند جنگم، جنگی که اسطوره است و حمله یک غول؛ جنگی به همراه همه همزادهايش: فقر، تنگدستی و ترس. زندگی برای من همیشه وراي جنگ و فقر و محرومیت است؛ زندگی برای من همواره از درون ویرانی، زیبایی‌های ویرانی و خونریزی‌های ویرانی معنی مئیابد. (کتاب هیچ دوستی به‌جز کوهستان - صفحه ۱۸۶)

در داستان کتاب هیچ دوستی به‌جز کوهستان می‌خوانیم:

چهار روز پس از تصمیم دولت مبنی بر انتقال مهاجرین به جزایر مانوس و نائورو، مهاجرین به این جزایر رسیدند. مردان مجرد به جزیره مانوس هدایت شدند. بوچانی به عنوان یک مهاجر بی‌گناه شاهد فجایع انسانی زیادی در این جزایر و در طول مدت اقامتش بود.

در مانوس ۴۰۰ مرد در زمینی با مساحت کمتر از یک زمین فوتبال زندانی شدند. در سرزمین مادری بوچانی تابش خورشید پوست انسان را نوازش می‌کرد اما این‌جا در مانوس گرما و تابش خورشید چشم‌ها را کور می‌کند. زندانیان مانوس بیش‌تر شبیه یک تکه گوشت در یک زودپز فلزی هستند. بوچانی در اتاق کوچکش همواره احساس خفگی می‌کند. پنکه‌ها هوای گرم متعفن را به چرخش در می‌آورند. بوی متعفن حاصل از تعریق خشک شده و نفس بدبوی مردانی که پشت به پشت هم قرار گرفته‌اند به مشام می‌رسد و تنگی نفس می‌آورد.

«آن‌قدر زنده است که آدم از این‌که جزئی از گونه‌های انسانی است خجالت می‌کشد.»

جزیره مانوس از نگاه زندگی اجتماعی یک سلسله‌بندی سه‌گانه دارد. استرالیایی‌ها، مردم محلی و زندانی‌ها. افراد شاغل استرالیایی که در مانوس مشغول به کار هستند از زندانبانان سابق هستند که بوچانی بدون توضیحاتی آن‌ها را حیوان وحشی خطاب می‌کند و به آن‌ها لقب کرگردن را داده است.

بوچانی در کتاب هیچ دوستی به جز کوهستان زندگی زندانیان محبوس در مانوس را از طریق داستان‌پردازی با شخصیت های زنده‌ای که نام‌ها مستعار دارند به وضوح به تصویر می‌کشد. ما در کتاب هیچ دوستی به جز کوهستان فقط نام واقعی کسانی از زندانیان مانوس را می‌خوانیم که در طول روایت بوچانی از زندان مانوس مرده‌اند. جوانانی خندان: حمید خضائی و غول مهربان رضا براتی، پناهجویان ایرانی که در مانوس جان باختند.

زندگی روزمره برای زندانیان مانوس از حضور همیشگی آن‌ها در صف‌های طولانی شکل می‌گیرد. برای غذا، توالی، دسترسی به تلفن، سیگار و دارو. نفر اول تمامی صف‌ها مرد بدنام و مشهوری است که بوچانی او را در کتاب هیچ مردی به جز کوهستان، گاو خطاب می‌کند. کسی که ساعت‌ها در ابتدای صف‌های غذا می‌ایستد و منتظر شنیدن صدای برداشتن درب دیگ‌های غذا می‌ماند.

بی‌شک تجربیات هر فرد ثروت عظیمی برای خلق آثار هنری است منوط به آن‌که انسان در مقام هنرمند بتواند رنج را به فرم هنری تبدیل کند. و این استعداد، یعنی خلق اثری ماندگار و عمیقاً تأثیرگذار از ورای تجربیات تلخ و پررنج زندگی در معدودی افراد است. آن‌چه بوچانی و سایر انسان‌ها در تمام پهنای این کره خاکی برای رسیدن به یک زندگی انسانی‌تر و امن‌تر تلاش کرده‌اند از دیدگاه باورهای شخصی ارزشمند و قابل احترام است. اما تلاش وی برای به اشتراک‌گذاری موثر این تجربه با مخاطب تأثیرگذار بوده است. هرچند که شاید برخی منتقدین بگویند روایت‌های این کتاب انسجام لازم را ندارد و آشفته و توصیفات تکراری است.

در جایی از کتاب از زبان مترجم آن می‌خوانیم:

«خواندن این کتاب برای ما استرالیایی‌ها بسیار سخت است. ما به دموکراسیمان، مهربانی‌مان، سخاوت و عدالت‌مان می‌بالیم و این در حالی‌ست که هیچ یک از این صفات ما در گرسنگی، ضرب و شتم، خودکشی و قتل‌هایی که بوچانی در کتابش برای ما آشکار می‌کند، دیده نمی‌شود.

توفیق‌یان ضمن ترجمه متن به انگلیسی تلاش کرده، محتواهایی که بوچانی به شکل شعر به زبان فارسی برایش ارسال می‌کرده است هم، به زبانی شاعرانه ترجمه کند و نثر داستان را در بعضی از قسمت‌های کتاب شاعرانه بیان کند. قسمت‌هایی از داستان نیز وجود دارد که توفیق‌یان احتمالاً احساس کرده که نثر استاندارد انگلیسی نیز نمی‌تواند نوشتار بوچانی را به درستی بیان کند و ممکن است آن را دستخوش تغییر کند. این قسمت‌های کتاب بسیار سوزناک و زیبا هستند.

این کتاب داستانی بسیار شخصی درباره بوچانی و همراهان و دوستان و نزدیکان او در زندان است. به طور مثال او در کتابش به خانواده‌ای اشاره می‌کند که از اندونزی سوار همان قایقی می‌شوند که بوچانی نیز در آن بوده است. او پدر خانواده را فیروز با چشمان فندقی توصیف می‌کند و از اتفاقی که برای دخترشان پرنیا، دختری ۶ یا ۷ ساله که موهای خود را در پشت سرش بافته متعجب است...

بهروز بوچانی در این کتاب، اشاره به نوع باورها و اعتقادات خود دارد و در بخشی از اثر می‌خوانیم: «در آن لحظات همه‌چیز پوچ بود در ناخودآگاهم و در اعماق وجود و ذهنم و هرآنچه مرا شکل داده بود، در پی نیرو یا رگه‌ای از خداآوری یا نوعی نیروی ماورائی می‌گشتم. اما هیچ‌چیز دستم را نگرفت. برای لحظاتی در عمیق‌ترین جای وجود دست به جست‌وجویی بزرگ زدم تا بلکه چیزی خداگونه بیابم و به آن چنگ بزنم، اما هیچ نیافتم جز خودم و یک احساس پوچی بزرگ و خوشایند.

احساسی ناب از جنس بیهودگی؛ چیزی شبیه به خود زندگی و عین زندگی. شگفتی احساس تازه‌ام به من شهادتی داد که سیگاری روشن کنم و آخرین پک‌ها را روانه‌ی ریه‌ها و روده‌هایی کنم که بی‌اهمیت‌ترین چیزهای تنم بودند. مرگ را پذیرفته بودم.

او البته در جای دیگر درباره مرگ نوشته است: «پذیرفتن مرگ یک چیز است، به پیشواز مرگ رفتن چیزی دیگر. نمی‌خواستم به پیشواز مرگ بروم آن هم در سرزمینی دور از سرزمین مادری‌ام، در جایی که فقط آب بود و آب. احساس می‌کردم مرگ من در جایی اتفاق می‌افتد که به دنیا آمده‌ام، بالیده‌ام و زندگی کرده‌ام.» در قسمت‌هایی از کتاب با نویسنده‌ای مواجه می‌شویم که تحلیل شخصی خود را از وقایع بیان می‌کند اما از آن‌جا که می‌دانیم چه تجربه‌ای در پس این نوشته وجود دارد با تمایل بیش‌تری رأی به درست بودن آن می‌دهیم. مانند این بخش از نوشته:

«زن‌ها با مرگ شجاعانه‌تر از مردها می‌جنگیدند. حس و غریزه‌ی مادری به ماده‌گرگ‌هایی درنده بدل‌شان کرده بود که تیزی دندان‌هایشان را به سوی دریا نشانه رفته بودند. زندان این قدرت را دارد که به مرور زمان هر کسی را در جایش بنشاند. قدرت حصار حتی خشن‌ترین انسان‌ها را می‌تواند به صلح وادارد چه برسد به زندانی‌های مانوس که همگی خود قربانی خشنونت بودند.»

این داستان تراژیک با داستان کسانی که در زندان مانوس و نائورو جان‌شان را از دست داده‌اند شباهت زیادی دارد. فیصل احمد، پناهنده سودانی که جانش را به علت بیماری قلبی در زندان مانوس از دست داد هم چندین نامه از خودش بر جای گذاشت. او در این نامه‌ها بارها سعی کرده بود که به سیستم آی اچ ام اس بفهماند که او «یک انسان و بیمار است، او یک شماره نیست، او کسی است که واقعا بیماری قلبی دارد.» وقتی که نامه‌هایش بی‌پاسخ ماندند به زبان عربی نوشت که «قسم می‌خورم که من بیمارم و نیاز به درمان دارم.»

نمونه دیگر حمید خزائی، پناهنده ایرانی بود که در آغوش پرستارها جان داد و در آخرین نمونه‌هایش سلیم، پناهنده روهینگا و فریریز، پناهنده ایرانی که قبل از مرگشان سال‌ها اسم‌شان در لیست‌های انتظار برای دریافت خدمات درمانی بود و هر کدام چندین و چند نامه به «سیستم حاکم» بر زندان نوشته بودند.

در واقع انسان‌ها در این شرایط بیش از هر زمان دیگری اسیر قانون می‌شوند و قدرتی ندارند. زندان و سیستمی که مانوس را آفریده و اداره می‌کند بیرون از جزیره هم در حال بازتولید نسخه‌های بی‌شماری در سراسر جهان است. بوچانی در گفت‌وگوی اختصاصی با بی‌بی‌سی فارسی می‌گوید نوشتن و خلق کردن برای زندانی به مثابه «جنگیدن است برای بازپس گرفتن هویت و کرامت انسانی‌اش.»

«کرامت انسانی» برای بهروز بوچانی اهمیت زیادی دارد. در سال ۲۰۱۶ بعد از این‌که روزنامه نیویورک تایمز در مقاله‌ای مفصل به نام «مردهای شکسته در بهشت» وضعیت اردوگاه‌های پناجویی در جزیره مانوس را گزارش کرد، او در مقاله‌ای به نام «نه همیشه و فقط شکسته» به نگاهی که در این مقاله به پناجوها شده انتقاد کرد، نگاهی که پناجویان را به گفته او «قربانی و شکسته» می‌بیند.

فلیسیتی پلانکت، منتقد و نویسنده استرالیایی معتقد است که بهروز بوچانی هم مانند پریمو لوی، نویسنده یهودی ایتالیایی کتاب «آیا این یک انسان است» می‌نویسد تا با فراموش کردن بجنگند.

لوی آنچه در اردوگاه مرگ آشویتس بر او گذشته را روی کاغذ می‌آورد چون نگرهبانی در آشویتس خطاب به او گفته بود: «آن‌چه در این‌جا اتفاق می‌افتد آن‌قدر بی‌رحمانه است که کسی باور نخواهد کرد.» همین جمله اراده نوشتن را در او برانگیخته است. پس لوی چاره‌ای ندارد جز این‌که خود را شاهد بگیرد و مخاطبان را به تماشا.

بهر روز بوچانی هم می‌نویسد چون می‌خواهد به جهان ورای جزیره مانوس نشان دهد آن‌چه را که آن‌جا می‌گذرد. هنگامی که قایق آن‌ها در مسیر استرالیا غرق می‌شود و او برای زنده ماندن تقلا می‌کند، درباره شجاعت می‌نویسد: «درک مفهوم شجاعت خود نیاز دارد به نوعی شجاعت در اندیشیدن. در زندگیم هرگز فرصتی دست نداده بود که عمیقاً در مفهوم شجاعت غرق شوم و بفهمم که انسان شجاع چگونه انسانی است. آیا شجاعت درست نقطه مقابل ترسیدن است یا مفهومی در دل ترس؟»

بوچانی می‌گوید هدفش از نوشتن این کتاب افشاگری درباره وضعیت اردوگاه و سیستم سیاسی استرالیا بوده است: «نباید فراموش کنیم که زمینه اصلی این کتاب سیاست است و ما داریم در مورد یک امر سیاسی صحبت می‌کنیم. حتی نوشتن یک شعر عاشقانه در جزیره مانوس توسط پناهجو، یک عمل سیاسی است. چون در پروپاگاندائی که ضد پناهجوها در جامعه استرالیا ایجاد شده، آن‌ها با مفاهیمی همچون تروریست، مجرم یا متجاوز تعریف می‌شوند. حالا در چنین فضائی وقتی یک پناهجو یک شعر عاشقانه می‌نویسد یا آوازی می‌خواند و اثرش را از جزیره خارج می‌کند و منتشر می‌کند، در واقع آن ذهنیت را درباره پناهجوها و آن پروپاگاندا را به چالش می‌کشد. چون آن پناهجو خودش را به عنوان یک انسان معرفی می‌کند.»

یک نهاد بین‌المللی فعال در امور پناهجویان، روز جمعه ششم فروردین ۱۴۰۰، تأیید کرد که در سال ۲۰۲۰ حدود ۲۳۰۰ پناهجو در مسیر رسیدن به اروپا جان باختند یا ناپدید شدند.



آمارها نشان می‌دهد که از آغاز سال جاری میلادی تاکنون (طی سه ماه سال گذشته) ۳۰۰ پناهجو در پی اقدام به مهاجرت از مسیرهای دریائی جان باخته‌اند.

یک نهاد بین‌المللی فعال در امور پناهجویان، روز جمعه ششم فروردین، تأیید کرد که در سال ۲۰۲۰ حدود ۲۳۰۰ پناهجو در مسیر رسیدن به اروپا جان باختند یا ناپدید شدند.

مقایسه آمار نشان می‌دهد که شمار قربانیان در سال گذشته میلادی به نسبت دور مشابه در سال ۲۰۱۹ افزایش یافته است.

بر اساس آمارهای رسمی، حدود ۲۰۹۵ پناهجو در سال ۲۰۱۹ و ۲۳۴۴ پناهجو نیز در سال ۲۰۱۸ در مسیر رسیدن به قاره اروپا قربانی شدند.

اگرچه شمار مهاجران و پناهجویانی که در سال ۲۰۲۰ خود را به اروپا رساندند، به کمترین میزان خود در یک دهه گذشته رسیده است، اما آمار جان‌باختگان و ناپدیدشدگان در مسیرهای دریائی همچنان به‌نحوی هشدارآمیز بالاست.

در گزارش اخیر سازمان بین‌المللی مهاجرت آمده است از میان ۹۳ هزار مهاجر یا پناهنده‌ای که در سال ۲۰۲۰ به شکل غیرقانونی خود را به اروپا رساندند، حدود ۹۲ درصد از مسیرهای دریایی شامل بخش غربی، مرکزی و شرقی دریای مدیترانه و همچنین اقیانوس اطلس - از غرب آفریقا به مقصد جزایر قناری اسپانیا - عبور کردند. اغلب این افراد مجبور شدند سوار بر قایق‌هایی مهاجرت کنند که برای عبور و مرور در چنین مسیرهایی ایمن و مناسب نبودند.

بر اساس این گزارش، ورود پناهنده‌ایان به جزایر قناری که در محدوده شنگن قرار دارد، در سال گذشته میلادی تا ۷۵۰ درصد افزایش یافته است.

این گزارش می‌افزاید بحران همه‌گیری ویروس کرونا در حالی به افزایش چندبرابری مهاجرت غیرقانونی در مسیر یادشده انجامیده که در یک سال گذشته، سخت‌گیری‌ها در کنترل مرزها تشدید شده است.



اردوگاه کاراته یونان که بعد از سوختن اردوگاه موریای ایجاد شد

استرالیا یکی از کشورهای نیمکره جنوبی است که جمعیت آن حدود ۲۵ میلیون نفر می‌باشد و مساحت آن حدود ۷ میلیون کیلومتر است. پایتخت این کشور شهر کانبرا است. این کشور به دلیل رقابت با کشورهای توسعه یافته، از نیروهای متخصص مهاجر استقبال زیادی می‌کند. مردم استرالیا جزو خوشحال‌ترین مردم به شمار می‌روند. سطح رفاهی و آموزشی و فرهنگی در استرالیا عالی است. این عوامل موجب می‌شود که همه روزه عده بسیاری از مردم تصمیم به مهاجرت به این کشور را داشته باشند. با این وجود پناهندگی در استرالیا، یکی از راه‌های خطرناکی است که فرد دچار خسارت و زیان‌های زیادی می‌شود.

در سال ۱۹۵۱، در کشور سوئیس، کنوانسیون ژنو برگزار شد و کشورهای عضو سازمان بین‌الملل، در آن حضور پیدا کردند. یکی از مواردی که در این کنوانسیون مورد بحث و بررسی قرار گرفت، حمایت از پناهندگان بود که مورد تأیید بسیاری از کشورها، از جمله کشور استرالیا، قرار گرفت و این کشور حمایت از پناهندگان را تأیید نمود. به موجب این کنوانسیون پناهنده، شخصی است که به دلایل مختلف مذهبی، سیاسی، نژادی، جنسیتی و شرکت در سازمان‌های خاص اجتماعی، در کشور خود، مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند و بیم آن دارند که جان‌شان در خطر باشد، از این‌رو به کشورهای دیگر، درخواست پناهندگی می‌دهند. کشور استرالیا، پناهندگی را به رسمیت می‌شناسد و کنوانسیون پناهندگی در استرالیا اعلام کرده است که پناهنده‌ای که توسط کشور خود مورد آزار و اذیت قرار گرفته، می‌تواند درخواست پناهندگی دهد و این قانون بین خیلی از کشورها تصویب گشته و مورد امضا قرار گرفته است. کشور استرالیا نیز این

قانون را تأیید نموده است. پناهندگان در استرالیا می‌بایست ظرف مدت ۶ تا ۱۰ ماه درخواست پناهندگی خود را به ثبت رسانند، در غیر این صورت مورد تأیید دولت استرالیا قرار نخواهد گرفت.

اما متأسفانه در جهان امروز همه دولت‌های پناهنده‌پذیر این حق پناهندگی را زیر پا گذاشته‌اند و باعث شده‌اند هر سال پناهندگان بی‌شماری در مسیر حرکت خود و یا کمپ‌های پناهندگی جان خود را از دست بدهند.

جزیره مانوس متعلق به پاپوآ گینه نو است، اما دولت استرالیا از سال ۲۰۱۳ به این‌سو آن را به بازداشتگاه پناهمجویانی تبدیل کرده است که تلاش می‌کنند خود را با قایق به این کشور برسانند.

پناهمجویان که زندگی در اردوگاه‌های این جزیره را «بی‌رحمانه» و «غیرانسانی» توصیف کرده‌اند، در سال‌های اخیر به پیروزی حزب کارگر در انتخابات استرالیا و بهبود شرایط پذیرش پناهندگان امید بسته بودند اما انتخابات استرالیا نتایجی کاملاً غیرمنتظره رقم زد و ائتلاف محافظه‌کاران به پیروزی رسید.

با معلوم شدن نتایج انتخابات استرالیا و نخست وزیری اسکات موریسون که خبرگزاری فرانسه وی را «معمار سیاست سخت‌گیرانه زندانی کردن در خارج از استرالیا» خوانده، موجی از اقدام به خودکشی در اردوگاه‌های پناهمجویان آغاز شد.

مقام‌های رسمی پاپوآ گینه نو آمار دقیقی از اقدام به خودکشی‌ها ظرف دو هفته اخیر اعلام نکرده‌اند، اما فرمانده پولیس جزیره مانوس در گفت‌وگو با خبرگزاری فرانسه (خرداد ماه ۹۸) شمار کسانی را که در این مدت «به طور جدی» اقدام به خودکشی کرده‌اند حدود ۱۵ تن ذکر کرد.

با این حال به نوشته این خبرگزاری، شمار کسانی که این فرمانده پولیس اقدامات «غیرجدی» خودکشی توصیف کرد به طور روزانه در اردوگاه‌ها روی می‌دهد.

به گفته پولیس جزیره مانوس، اقدام به خودکشی‌ها عمدتاً با اسلحه، دارو و دار زدن صورت گرفته است.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، اعضای «جوخه سیار» که در گذشته به تجاوز و قتل متهم شده‌اند در گروهی حدود ۱۵ نفری و سراپا مسلح وارد این اردوگاه شدند و استقرار آن‌ها در اردوگاه «می‌تواند به تنش‌ها در این جزیره بیفزاید».

نهادهای مدافع حقوق بشر بارها به شرایط نگهداری پناهمجویان این اردوگاه اعتراض کرده و از رفتار «جوخه سیار» نیز به شدت انتقاد کرده‌اند.

دولت استرالیا از شش سال پیش سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای علیه پناهمجویانی که به سوی این کشور رهسپار می‌شوند به اجرا گذاشته است. با این حال سیاستمداران مدافع این طرح در استرالیا آن را چنین توجیه می‌کنند «چنین اقداماتی در عمل مهاجران غیرقانونی را از سفر به استرالیا بازمی‌دارد و نهایتاً از جان باختن تعدادی بیش‌تر جلوگیری می‌کند».

پناهمجویانی که در راه استرالیا بازداشت می‌شوند به دو کشور پاپوآ گینه نو و نائورو، هر دو در آب‌های اقیانوس آرام، فرستاده می‌شوند و در اردوگاه‌های آن‌ها نگهداری می‌شوند.

مانوس کوچک‌ترین استان کشور پاپوآ گینه‌نو است با حدود ۵۰ هزار نفر جمعیت که به صورت قبایلی پراکنده در جنگل‌های استوایی زندگی می‌کنند.

جزیره «مانوس» در فاصله هزار و صد کیلومتری شمال استرالیا در شمال «پاپوآ گینه نو» واقع شده است. بیش‌ترین تعداد پناهمجویان در این اردوگاه‌ها را اتباع ایران، پاکستان، عراق، افغانستان، سریلانکا و ویتنام تشکیل می‌دادند.

پاپوآ گینه نو کشوری است که در اقیانوس آرام و قاره اقیانوسیه، شمال استرالیا و شرق اندونزی موقعیت دارد. این کشور از نیمه خاوری جزیره گینه نو و شمار زیادی از جزایر دور از ساحل تشکیل شده است. جمعیت این کشور در حدود ۶ میلیون نفر و زبان رسمی آن انگلیسی است. شیوه حکومتی آن دموکراسی پارلمانی و پادشاهی مشروطه است.

پاپوآ گینه نو در سال ۱۹۷۵ از استرالیا مستقل شد. این کشور از چندفرهنگی‌ترین کشورهای جهان است و مردم آن از قبایل بسیار زیاد و متفاوتی تشکیل شده‌اند که قوم پاپوآ بزرگترین آن‌ها است. پاپوآ گینه نو همچنین کشوری فقیر و کاملاً روستائی است و تنها ۱۸ درصد مردم آن شهرنشین هستند و بسیاری از نقاط آن را هنوز جنگل‌های دست‌نخورده و زیستگاه قبایل ابتدائی تشکیل می‌دهد.

کمپ مانوس در سال ۲۰۰۱ در نتیجه توافق میان استرالیا و حکومت گینه در جزیره مانوس افتتاح شد اما در سال ۲۰۰۸ به طور رسمی بسته شد. در سال ۲۰۱۲ که افزایش ورود پناهجویان «غیرقانونی» به استرالیا به یک مسأله سیاسی بزرگ برای دولت تبدیل شد کمپ مانوس بار دیگر گشایش یافت. کمپ مانوس همواره طی این مدت یک مسأله جنجال برانگیز هم برای استرالیا و هم برای حکومت گینه نو بوده است.

در ۶ و ۷ سالی که از اسکان پناهجویان در این کمپ‌ها می‌گذرد، سازمان‌های بین‌المللی، از جمله کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل و عفو بین‌الملل بارها خواستار انتقال پناهجویان از این اردوگاه‌ها شده‌اند، زیرا وضعیت نگهداری پناهجویان در آن‌ها اسفبار گزارش می‌شود. تنها پیشرفت نسبی در این زمینه، موافقت دولت با پرداخت غرامت ۵۵ هزار دالر به هر یک از پناهجویان «مانوس» است که در سپتامبر ۲۰۱۷ اعلام شد. دولت استرالیا پیش از آغاز روند محاکمه به دلیل شکایت پناهجویان از شرایط وحشتناک نگهداری‌شان در این کمپ‌ها، در توافق با دادگاه عالی ویکتوریا پرداخت خسارت به پناهجویان را پذیرفت تا هم از فشار بین‌المللی رهائی یابد، و هم وجهه حقوق بشری خود را ترمیم کند. اما با وجود همه انتقادات، اجرای تصمیم عدم پذیرش پناهجویان غیرقانونی در خاک استرالیا که در زمان نخست وزیری تونی ابوت اتخاذ شده بود، تا امروز ادامه داشته است.

گزارش‌ها حاکی از آن است که دولت استرالیا برای نگهداری هر پناجمو در خارج از این کشور، سالیانه ۵۷۳ هزار دالر خرج می‌کند، در حالی‌که هزینه یک پناجمو در کمپ‌های داخل استرالیا سالیانه ۱۰۳ هزار دالر است. پناهجویانی که در جامعه ادغام شده و در انتظار ویزا بهسر می‌برند نیز حدود ۱۰ هزار دالر در هر سال برای دولت خرج دارند. اما دولت همچنان ترجیح می‌دهد که کمپ‌های برون مرزی را به عنوان نمادی برای به تصویر کشیدن سرنوشت ورود پناهجویان با قایق به این کشور حفظ کند.

اردوگاه مذکور در سال ۲۰۱۸ برای جلوگیری از ورود قایق‌های حامل مهاجران غیرقانونی از اندونزی بسته شد، اما موریسون اعلام کرد که آن را بازگشائی می‌کند. البته شورای «جزیره کریسمس» اعلام کرده است که بیمارستان‌های این جزیره ظرفیت محدودی دارند و احتمالاً پاسخگوی تعداد زیاد پناهجویان نخواهد بود.

اما درباره بهروز بوچانی (behrooz boochani) نویسنده کتاب هیچ دوستی به جز کوهستان:

بهروز بوچانی نویسنده کرد زبان متولد ۱۳۶۲ در ایلام است. وی در دانشگاه تربیت معلم تهران تحصیل کرده و سپس مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته جغرافیای سیاسی و ژئوپلتیک از دانشگاه تربیت مدرس دریافت کرده است. بوچانی در ایران به عنوان روزنامه‌نگار فعالیت می‌کرد. او سال ۲۰۱۳ در جریان پناهندگی به استرالیا دستگیر شد و همراه ۷۵ پناهجوی دیگر به جزیره مانوس فرستاده شد. او تا نوامبر ۲۰۱۹ در این جزیره بود تا این‌که با برنده شدن کتابش در جشنواره‌های مختلف توانست برای شرکت در جشنواره کلمه به نیوزلند سفر کند. او گفته است که هرگز به پاپوآ گینه نو باز نخواهد گشت.

در طول چند سال اخیر، هیچ عملی از دولت استرالیا به اندازه رها کردن و زندانی کردن بیش از دوهزار مهاجر بی‌گناه و افسرده در اردوگاه‌ها و زندان‌های جزایر نائرو و مانوس منجر کننده نبود. بیش‌تر این مهاجران برای بیش از ۵ سال و حتی بیش‌تر در این جزیره محبوس و زندانی می‌شدند.

برای پی بردن به اقدامات وحشتناکی که دولت استرلیا با پناهمجویان انجام داده است، لازم است اثر این نویسنده مهاجر کرد ایرانی را که بسیار هم روان است را بخوانید. روزنامه‌نگاری که فجایع مسیر مهاجرت و زندانی شدنش را به تصویر می‌کشد.

به نظرم کتاب هیچ دوستی به جز کوهستان کتاب جذاب و خواندنی است. دوستی به‌جز کوهستان روایت انسان‌هائی است که از زور و ستم و سرکوب دیکتاتورها ناچاراً خانه‌شان را با امید به زندگی بهتر ترک می‌کنند و در نهایت درد را با عمق جان‌شان تجربه کرده‌اند. انسان‌هائی که در نقطه‌ای دورافتاده در یک سرنوشت نامعلوم گرفتار شده‌اند و درمذره زندگی‌شان در میان سیاست‌های دولت‌های مستبد و یا به اصطلاح دموکراتیک روبه‌زوال می‌رود. بهروز بوچانی در هیچ دوستی به‌جز کوهستان قصه زندان را روایت کرده است، زندانی که جرم زندانیانش تنها فرار از کشور خود و مهاجرت است. کتاب هیچ دوستی به‌جز کوهستان صدای پناهنده دردمند و دردمندانی است که باید شنیده شود. بهروز بوچانی از درون مرگ به زندگی می‌رسد و از زندگی به مرگ نقب می‌زند.

«با لبخند زندگی، مرگ ترسناک‌تر و پرهیبت‌تر می‌شود. مرگ و زندگی دوروی یک سکه‌اند، مرگ از دل زندگی می‌آید و شیرین‌ترین بخش آن است.»

آنچه در بالا ذکر شد بررسی و نقد کتاب هیچ دوستی به‌جز کوهستان اثر بهروز بوچانی بود. خرید این اثر در سوئد از طریق کتاب ارزان - استکهلم امکان‌پذیر است. مطالعه این کتاب را به همه علاقمندان کتاب توصیه می‌کنم. شنیده‌ام که ناشر این کتاب پس از چند بار بازچاپ آن، دیگر اجازه چاپ و انتشار این کتاب را ندارد. ترجمه کردی این کتاب که توسط دکتر هاشم احمدزاده ساکن سوئد صورت گرفته نیز نتوانسته از وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران اجازه نشر بگیرد.

چهارشنبه یازدهم فروردین [حمل] ۱۴۰۰ - سی و یکم مارچ ۲۰۲۱